



جمله‌های مرکب در مثنوی و تبیین الگوهای دستوری و روابط معنایی و منطقی آن‌ها

محمد پاک نهاد^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۲۹ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۷

چکیده

ترکیب، همیشه در دستور زبان با چالش‌هایی همراه بوده است. اختلاف نظر در تقسیم‌بندی ساختمان واژگان و جمله‌ها نیاز به توضیح ندارد. هدف از این مقاله، شناخت جمله‌های مرکب و آشنا شدن با ساخت و اقسام جمله‌های مزبور است که از این رهگذر یکی از عناصر انسجام مثنوی به نام روابط معنایی منطقی هویدا می‌شود. کتاب‌های دستور زبان هنگام مطالعه ساختمان جمله، در توضیح و تبیین جمله مرکب نظرهای متفاوتی ارائه کرده‌اند. تقسیم این گونه جمله‌ها به «همپایه» و «مرکب»، باعث ایجاد ابهام شده است. عده‌ای، جمله‌های مرکب را منحصر به جمله‌های مرکب وابسته می‌دانند و مرکب دانستن جمله‌های پیوسته را نپذیرفته‌اند؛ این مقاله با بررسی پیشینه تعاریف و بحث‌هایی درباره جمله مرکب، دیدگاه‌های مزبور را نقد و ساخت دستوری جمله‌های پیوسته و وابسته را در مثنوی تبیین می‌نماید و نیز انواع تازه‌ای از جمله‌های پیوسته را به تقسیم‌بندی‌های پیشین می‌افزاید. روش این پژوهش، توصیفی-تحلیلی از نوع توسعه‌ای و مطالعه موردی است. جامعه هدف، شش دفتر مثنوی بوده و داده‌ها بر اساس مطالعات کتابخانه‌ای گردآوری شده است. نتیجه، اینکه وضعیت و جایگاه جمله‌های مثنوی را از هر حیث می‌شناساند و به نفع زبانشناسی و بلاغت به پایان می‌رساند. نگارنده تصویری دقیق و توصیفی در زمانی، از جمله‌های مثنوی فراهم نموده و گزارش معناداری از ویژگی‌های زبانی آن ارائه می‌نماید و سعی می‌شود نکته‌های بدیع و نویی مثل ساخت نحوی و صرفی و اقسام جمله‌های مثنوی ارائه کند. در ضمن بسیاری از بخش‌ها را آن قدر تکرار کند تا به نتیجه‌ای منطقی دست یابد.

واژه‌های کلیدی: نقد، پیشینه جمله مرکب، ساخت و اقسام جمله‌های مرکب پیوسته و وابسته، روابط معنایی و منطقی، عناصر انسجام.

¹ Email: mpaknahad7@gmail.com





Combined Sentences in Rumi's Masnavi, their Grammatical Patterns, and Semantic and Logical Relations

Muhammad Paknahad¹

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Farhangian University,
Tehran, Iran

Received: 19/12/2020 | Accepted: 17/03/2021

Abstract

Sentence combining has always been a challenging issue in grammar. There is disagreement over the classification of word and sentence structure. In grammar books, while studying sentence structure, different views have been expressed about combined sentences. Dividing combined sentences into "compound/coordinated" and "dependent/complex" sentences has created ambiguity. Some grammarians restrict combined sentences to dependent/complex sentences and exclude other sentences. This article reviews the definitions and discussions of combined sentences and criticizes these views and analyzes the grammatical structure of compound/coordinated and dependent/complex sentences in Rumi's Masnavi. Meanwhile, it adds new types of compound/coordinated sentences to previous classifications. This case study has adopted descriptive-analytical research method involving the six volumes of Masnavi. Data were collected through library studies. In addition to identification and description of combined sentences, this study explored the semantic and logical relations in such sentences which is a significant step toward understanding cohesion in Masnavi. Thus, the research elaborates on the structure of sentences in Masnavi and contributes to linguistics. It offers a detailed picture of sentences in Masnavi and presents a significant report of their linguistic features. Attempt has been made to offer novel points about the subject and to repeat various parts until a logical conclusion is obtained.

Keywords: criticism, history of compound sentences, dependent and continuous compound sentences, semantic and logical relations, cohesion.

¹ Email: mpaknahad7@gmail.com



۱. مقدمه

۱-۱. درآمد و بیان مسأله

از مباحث عمده‌ای که کتب دستور زبان به آن پرداخته، بحث در مورد جمله و ساختمان جمله است. اغلب کتاب‌های دستور، پس از تعریف جمله به انواع آن می‌پردازند و جمله را از حیث ساخت، به ساده و مرکب تقسیم می‌کنند. در تعریف جمله ساده نگاه همگی یکسان است اما در مطالعه جمله مرکب معمولاً بحث‌های متفاوتی ارائه می‌شود. عده‌ای این گونه جمله‌ها را به جمله‌های «همپایه» و جمله‌های «مرکب» تقسیم می‌کنند و از اینجاست که ابهامی در ساختمان جمله‌های مرکب دیده می‌شود. بعضی از دستورنویسان فقط «جمله‌های مرکب وابسته» را «مرکب» می‌دانند.

این مقاله سعی دارد، جمله‌های مرکب را دو نوع «پیوسته» و «وابسته» قلمداد کند؛ در عین حال، نمونه‌هایی از مثنوی را برای این جمله‌ها برمی‌شمارد که در هیچ کتاب دستوری مطرح نگردیده است؛ یعنی علاوه بر اینکه به پیوندهای معنوی و لفظی در این نوع جمله‌ها معتقد است، مصداق‌های نویی را برای آن ذکر می‌کند.

هدف اصلی از این پژوهش، علاوه بر شناخت و تبیین جمله‌های مرکب، مطالعه‌ای درخور در جهت شناساندن بافت زبانی مثنوی است. با این اوصاف، بررسی جمله‌های مرکب در این اثر سبب می‌شود تا روابط معنایی و منطقی جمله‌های مزبور بررسی شود؛ زیرا این عناصر پیوندی، رابطه مستقیم با جمله‌های مرکب دارد. از سویی، طبق تعریفی که در این مقاله از جمله‌های مرکب به میان آمده، باید گفت جمله‌های مزبور از عناصر اصلی ساخت متن است. بنابراین، شناخت و تبیین دقیق ساختار جمله‌های مرکب در مثنوی قطعاً شناخت یکی از عناصر انسجام یعنی روابط معنایی منطقی را به دنبال خواهد داشت؛ زیرا جمله‌های مرکب بدون عناصر پیوندی شکل نمی‌گیرند.

حال، این مقاله بر آن است تا بداند که: جمله‌های مرکب چه نوع جمله‌هایی هستند؟ این جمله‌ها در مثنوی چه الگوهایی دارند؟ بین اجزای متشکله جمله مرکب چه مناسبات نحوی یا معنایی وجود دارد؟ و عناصر ارتباطی بین جمله‌واره‌ها با توجه به تاریخی بودن

مثنوی کدام و جایگاه آن‌ها در انسجام مثنوی تا کجاست؟ همه این موارد عملاً و در طول پژوهش تبیین می‌شود و با مطالعه دقیق مقاله می‌توان به‌طور غیرمستقیم به یکی از عناصر اصلی انسجام دست یافت.

۱-۲. پیشینه پژوهش

در کتاب‌های مربوط به آموزش دستور زبان فارسی آمده است که: «اگر یکی از پیوندهای «اما، ولی، و، یا» بین دو جمله بیاید، جمله مرکب ساخته نمی‌شود؛ چون این پیوندها همپایه‌ساز هستند» (حق‌شناس و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۶۰). «جمله مرکب دارای یک جمله هسته و یک یا چند جمله وابسته است» (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۷۹: ۱۱۲). معتقدند جمله‌واره وابسته در اصل جزئی از جمله‌واره هسته است و می‌توان آن را به یک گروه تأویل نمود. به فرض، وقتی می‌گوییم: «اگر باران به کوهستان نیارد/ به سالی دجله گردد خشک‌رودی»، درواقع یکی از اجزای جمله (قید: با نیاریدن باران)، به‌صورت جمله‌واره آمده است و می‌توان آن را به گروه اسمی تبدیل نمود.

ناتل خانلری که فرایند ترکیب جمله‌ها را به جمله مرکب و جمله‌های ساده مستقل معطوف به یکدیگر تقسیم می‌نماید (ناتل خانلری، ۱۳۷۰: ۲۴۴)، معتقد است که هیچ‌یک از دو جمله ساده متوالی، جزئی از دیگری شمرده نمی‌شود و پیوستگی آن‌ها معنوی و لفظی است؛ پیوند معنوی با ترتیب زمانی و ترتیب منطقی حاصل می‌شود: درویشی به گوشه‌ای نشسته بود پادشاهی بر او بگذشت (زمانی). در پیوند لفظی، حروف پیوند نقش دارند که از این حیث، روابط مطابقت، توالی، بیان نتیجه، تناوب، اثبات و نفی و... برقرار می‌شود (همان: ۲۴۷). اما او جمله مرکب را جمله‌ای می‌داند که بیش از یک فعل داشته باشد و شامل دو یا چند فاعل باشد و با تبدیل فاعل‌ها به گروه اسمی، جمله مرکب، ساده می‌شود (همان: ۲۵۳).

علی‌اشرف صادقی جمله‌ها را به جمله‌های همپایه و جمله‌های مرکب تقسیم می‌نماید. جمله‌های مرکب را جمله‌هایی می‌داند که یکی از آن‌ها اساساً مستقل است و دیگری وابسته به جمله اول است. (صادقی و ارژنگ، ۱۳۶۱: ۸۲-۷۸). غلامرضا ارژنگ نیز درباره جمله مرکب

چنین نگرشی دارد (ر.ک: ارژنگ، ۱۳۸۷: ۱۹۴). بعضی جمله مرکب را جمله‌ای می‌دانند که بیش از یک فعل داشته باشد و از دو قسمت پایه و پیرو تشکیل شده باشد (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۰: ۳۱۰). جمله‌ای که غرض اصلی را در بردارد، جمله پایه و جمله ساده‌ای که وابسته آن است، پیرو نام دارد (انوری، ۱۳۸۸: ۲۸). در آثار صادق امین مدنی، جمله مرکب «کلام» خوانده شده و معتقد است که «کلام» همپایه هم مرکب محسوب می‌شود؛ به این علت که کلام همپایه دو یا چند خبر را ابلاغ می‌کند (امین مدنی، ۱۳۹۴: ۴۰۴).

مهدی مشکوة الدینی، جمله‌های مرکب را به دو نوع همپایه و ناهمپایه تقسیم می‌نماید (مشکوة الدینی، ۱۳۸۶: ۸۲). ژیلبر لازار هم نگرشی مثل مشکوة الدینی دارد و جمله مرکب را به تک جمله‌های همپایه و تک جمله‌های پیرو تقسیم می‌کند (لازار، ۱۳۸۹: ۲۸۴-۲۴۷).

بعضی نیز گفته‌اند جمله‌ها را می‌توان به تک پایه و چند پایه تقسیم نمود؛ چند پایه از دو یا چند جمله تک پایه تأویل یافته است. این نوع جمله‌ها را به جمله‌های مرکب (پیوندی) و جمله‌های ترکیبی (پیچیده) تقسیم می‌کنند (وثوقی، ۱۳۶۳: ۱۷۳-۱۷۱).

باطنی و خیامپور ساختمان جمله‌های فارسی را از منظر مرکب بودن یا ساده بودن مطالعه نمی‌کنند. محمدرضا باطنی در تعریف و ساختمان جمله می‌گوید: «جمله به آن واحد زبان فارسی گفته می‌شود که از یک بند یا بیشتر ساخته شده باشد و جمله‌ها را به دو دسته «هسته‌ای» و «خوشه‌ای» تقسیم می‌نماید» (باطنی، ۱۳۷۲: ۷۴-۶۰). خیامپور نیز جمله را از حیث ارتباطش با جمله‌های دیگر بر هفت قسم و عملاً به آزاد و غیر آزاد تقسیم نموده است (خیامپور، ۱۳۷۲: ۱۴۹-۱۳۹).

احمد شفائی جمله‌های مرکب پیوسته را از حیث معنایی و نحوی و بر اساس جمله‌واره‌ها به زمانی، سببیت، خلفی و... طبقه‌بندی کرده‌اند (شفائی، ۱۳۶۳: ۲۷۲). عده‌ای نیز از مجموع جمله‌های مرکب سه نوع را ذکر نموده‌اند که دو نوع آن را در زمره وابسته، و جمله‌های همپایه را در زمره پیوسته قرار داده‌اند (شریعت، ۱۳۷۱: ۷۹).

خسرو فرشیدورد، جمله‌های مرکب را به وابسته و همسانی (پیوسته) تقسیم می‌کند و

همسانی‌ها را اعم از پیوستگی، همپایگی، بدلی، تفسیری و تأکیدی می‌داند (فرشیدورد، ۱۳۸۸: ۵۳۰) که با اندکی تغییر و گسترش، محور و مبنای جمله‌های مرکب پیوسته در این مقاله قرار گرفته است. چنانکه اشاره شد، خسرو فرشیدورد جمله‌های مرکب را به مرکب همسانی (پیوسته) و مرکب ناهمسان (وابسته) تقسیم می‌کند (همان، ۱۳۷۵: ۳۶۴-۲۶۹).

محمود مهرآوران با درج مقاله‌ای در مجله فنون ادبی با عنوان «الگوی شناور در ساخت جمله‌های مرکب با توجه به کاربرد زمان افعال»، تصویری ارائه داده‌اند که همسو با نظر پرویز ناتل خانلری (۱۳۷۴، ج ۲: ۱۲۷)، وحیدیان کامیار و دیگران است. در تعریف جمله مرکب معتقد است جمله‌هایی که به هم عطف شده‌اند مرکب نیستند؛ زیرا هر کدام از آن‌ها مستقل هستند؛ همچنین معتقدند ترکیب با همپایگی متفاوت است؛ ترکیب امتزاج دو یا چند قسمت است که نمی‌توان یکی از اجزای آن را حذف نمود و چون این پیام با دو فعل منتقل شده، جمله مرکب محسوب می‌شود. در توضیح شناور بودن آورده‌اند که بر اساس زمان‌های بی‌شماری که می‌توانند در کنار هم قرار گیرند، جمله‌های مرکب هم نامحدود هستند (مهرآوران، ۱۳۹۴: ۹۳).

با بیان این پیشینه، مشخص گردید که عده‌ای از دستور نویسان جمله‌های پیوسته را از نوع مرکب دانسته و عده‌ای باوری دیگر دارند و این یکی دیگر از چالش‌های دستور زبان فارسی است.

۱-۳. مبانی نظری

در اینکه جمله‌ها از حیث ساختمان به ساده و مرکب تقسیم می‌شوند، جای هیچ‌گونه شکی نیست. اعتقاد و فرض نگارنده بر این است که جمله ساده همان جمله مستقلی است که یک فعل دارد و جمله مرکب از چند جمله‌واره تشکیل می‌شود و ممکن است این جمله‌واره‌ها به هم وابسته و یا اینکه پیوسته باشند. در جمله‌های مرکب وابسته، جمله‌واره وابسته یکی از اجزای اصلی جمله است که در صورت جمله‌واره ظاهر شده است. در جمله‌های همسانی، جمله‌واره‌ها هر کدام مستقل هستند و مانند جمله‌های مرکب وابستگی، نقش گروه را بازی نمی‌نمایند ولی عوامل آوایی، لفظی، معنایی و حتی بلاغی متعددی

سبب ارتباط این جمله‌واره‌ها به هم می‌شود و همین عوامل است که در زنجیره متن سبب همبستگی این جمله‌واره‌هاست. به این دلیل است که آن‌ها را به وابستگی و همسانی (پیوسته) تقسیم می‌نمایند. مجموع همه این‌ها جمله‌های پیچیده‌ای را می‌سازند که سبب تشکیل متن می‌شود.

نکته‌ای که در مقاله محمود مهرآوران بر آن به درستی تأکید شده، ترکیب جمله‌واره‌ها با هم است؛ زیرا پیام اصلی جمله با دو فعل بیان می‌شود و جمله‌واره‌ها بدون هم ناقص هستند (همان). در بحث کلمات و گروه‌ها و جمله‌های مرکب وابسته، این سخنی منطقی و دقیق است؛ اما آیا همین نکته در بسیاری از جمله‌های همسانی قابل اعتنا نیست؟ این پذیرفتنی است که هر کدام از جمله‌واره‌ها در جمله‌های مرکب پیوسته، مستقل هستند ولی استقلال این نوع جمله‌ها فقط از حیث نحو و اجزای جمله است؛ چنانکه در جمله‌های مرکب وابسته هم هسته می‌تواند چنین استقلالی داشته باشد ولی از حیث انتظار شنونده، تکمیل پیام، آهنگ و آوای جمله‌واره‌ها و... جمله ناقص است. بسیاری از عناصر و روابط معنایی و منطقی حکم می‌کند که این جمله‌واره‌ها چندان هم مستقل نیستند. البته در بسیاری از همین جمله‌واره‌های به ظاهر مستقل چه بسا حذف و تفسیرهایی صورت می‌گیرد که تعیین ژرف ساخت آن‌ها جز از طریق جمله‌واره‌های پیشین میسر نیست. به نظر می‌آید، با تأمل در نمونه‌های مطرح شده از مثنوی و توجه به روابط معنایی منطقی جمله‌ها این نکته قابل تأیید است.

در این قسمت، جهت تبیین موضوع، اندکی درنگ لازم است؛ در اغلب کتاب‌های مربوط به دستور زبان، از جمله‌های پیوسته و وابسته تعاریفی سطحی و تکراری ارائه می‌شود؛ از جمله اینکه جمله‌واره‌ها (فراکردها) در جمله‌های پیوسته مستقل هستند ولی در جملات وابسته مستقل نیستند؛ به این دو جمله دقت کنید:

الف. زمستان آمد و هوا سرد شد.

ب. چون زمستان آمد هوا سرد شد.

مثال نخست (جمله الف)، مربوط به جمله‌های پیوسته است که ابتدا علاقه معنایی

سببیت و بعد از آن حرف ربط «و» به‌عنوان علاقه‌دستوری، عامل ارتباط آن دو جمله‌واره است و آهنگ جمله‌ها هم به شکلی است که بدون حرف ربط هم می‌توان به پیوستگی آن‌ها پی برد. اما در جمله «ب»، حرف ربط «چون» به‌عنوان علاقه‌دستوری و حتی آهنگ جمله بر علاقه‌معنایی مقدم است و همین باعث وابستگی می‌گردد. در عین حال، ناتمام بودن آهنگ، بر شدت وابستگی می‌افزاید. نکته دیگر اینکه ترتیب و توالی جمله‌واره‌ها نیز بر میزان وابستگی تأثیر دارد. جدای از همه این‌ها «اکثریت دانشمندان زبان‌شناس وحدت نظر دارند که پیوستگی پیش از وابستگی به وجود آمده است و وابستگی‌ها برخاسته از جملات پیوسته است. شکی نیست که ابزارهای دستوری مثل حروف ربط یا ترتیب و توالی محصول تجرید کامل است؛ زیرا فاقد معنای لغوی هستند و تنها در اثر عمل تجرید مفید معنای دستوری هستند؛ مثلاً حرف «که» معنای خاصی ندارد و در هر یک از جملات وابسته معنای دستوری خاصی را افاده می‌کند» (شفائی، ۱۳۶۳: ۲۵۲). این مسأله در تقسیم‌بندی خسرو فرشیدورد، احمد شفائی و نگارنده قابل تأیید و درک است و در جای خود توضیح داده شده است. لازم به توضیح است که مناسبات معنایی در جملات پیوسته، بسیار کمتر از مناسبات معنایی در جملات وابسته است؛ شاید بتوان با استقرا و تحلیل‌های بیشتر بر تعداد هر کدام افزود. اگر ما در جملات پیوسته با مناسبات معنایی سببیت، توالی و در جملات وابسته با مناسبات مقدار، چگونگی، مقایسه، تعیین، مقصد و نتیجه و... برخورد می‌کنیم، اندک بودن مناسبات در جملات پیوسته حاکی از سادگی و ابتدایی بودن این نوع جمله‌هاست.

باید گفت هر واحد زبانی سه مشخصه صوتی (آهنگ)، معنایی و دستوری دارد. در جمله‌های مرکب، همین سه علاقه هستند که مبنای وابستگی و پیوستگی را تشکیل می‌دهند. زبان‌شناسان معتقدند که جمله‌واره‌های جمله مرکب از حیث آهنگ یک گروه واحد هستند و در جملات وابسته، آهنگ در جمله‌واره وابسته شدت بیشتری دارد، ولی در جملات پیوسته آهنگ شدت مزبور را ندارد؛ مثلاً اگر جمله ذیل را به صورت پیوسته و وابسته ادا کنیم، متوجه موضوع خواهیم شد: «تلاش کنید پیروز می‌شوید» (پیوسته)؛ حال

اگر حرف «اگر» را در تقدیر بگیرید، آهنگ تغییر خواهد کرد و آهنگ وابستگی خود را نشان خواهد داد. درباره‌ی علاقه‌ی معنایی کاملاً مشخص است که دو جزء جملات مرکب چگونه وحدت معنایی ایجاد می‌کنند. اما درباره‌ی علاقه یا علاقه‌های دستوری تنوع بیشتری وجود دارد. احمد شفائی این علایق را در صورت‌های حروف ربط، اعضای غیرمستقل، عایده‌ها، ترتیب توالی و موافقت اشکال دستوری جمله‌واره‌ها برمی‌شمرد که اندکی لازم است مواردی از این عناصر توضیح داده شوند.

درباره‌ی «حروف ربط»، باید گفت که اجزای مستقلی از نوع اسم و صفت و عدد و فعل بوده‌اند که به تدریج معانی لغوی خود را از دست داده‌اند و نمایشگر معانی دستوری هستند. «اعضای غیرمستقل»، کلماتی هستند که در داخل جمله‌واره پایه (هسته) به کار می‌روند و فاقد استقلال معنایی و دستوری هستند و جمله‌واره وابسته (پیرو) برای تشریح آنها به کار می‌رود و در فارسی کنونی عبارتند از: این، آن، همان، همین، کس، چیز، هر و... که البته در مثنوی مولانا صورت‌های تاریخی آنها نشان داده شده است؛ مثلاً در عبارت: «باکسی حرف بزیند که مقصود شما را بفهمد». در این جمله، «کسی» عنصر غیرمستقل است که با جمله‌واره «مقصودتان را بفهمد» توضیح داده شده است. «همین اعضای غیرمستقل، با دگرگونی‌هایی، منشأ حروف ربط مرکب شده‌اند» (همان: ۲۶۳). عنصر «عایده‌ها» نیز با ذکر یک مثال، توضیح داده می‌شود: «کتابی را که خواسته بودید آوردم / کتابی که از آن صحبت می‌کردید در کتابخانه وجود دارد». بنابراین اگر اعضای نامی جز اول جمله مرکب در جزء دوم نیز به کار رود، در جزء دوم دو حالت وجود دارد یا اینکه در هر دو جزء دارای نقش یکسان است که در این حالت جزء نامی در جزء دوم حذف می‌شود. اما اگر دارای نقش یکسان نباشند در جزء دوم به شکل‌های این، آن، همین، همان، خود، خویش، همه، و... می‌آید که به آن عاید می‌گویند. در دو جمله زیر این نشانه روشن می‌شود:

کتابی را که خواسته بودید آوردم.

کتابی که از آن صحبت می‌کردید در کتابخانه وجود دارد.

اگر دقت شود در جمله اول «کتاب» نقش مفعولی دارد و چون کتاب در جمله «خواسته بودید» نیز دارای نقش مفعولی است از تکرار آن پرهیز شده است اما در جمله دوم، کتاب در جمله پایه نهاد است و در جمله پیرو متمم است؛ پس به صورت «آن» ظاهر شده است. به این کاربرد «عاید» می‌گویند.

چنانکه در مقدمه آمد، در شناخت و بررسی جمله‌های مرکب وابستگی، مطالعات زیادی صورت گرفته است و آن را بر اساس علایق صوتی، دستوری و معنایی، ذیل عناوین قابل توجهی طبقه‌بندی کرده‌اند. هدف این مقاله، بیان تاریخچه این جمله‌ها نیست بلکه هدف، علاوه بر صحنه گذاشتن بر مرکب بودن این جمله‌ها، بررسی سایر جمله‌های پیوسته و همسان در مثنوی و توصیف و تبیین آن‌ها و نشان دادن روابط معنایی و منطقی در بین این جمله‌هاست تا عملاً انسجام زبانی مثنوی نمودار شود.

در مطالعه ابیات شش دفتر مثنوی، عیان شد که جمله‌های مرکب در مثنوی از حیث علایق صرفی و نحوی، صوتی و معنایی دارای ویژگی‌های قابل توجهی است. در این میان، جمله‌های مرکب پیوسته‌ای را می‌توان برشمرد که در چارچوب هیچ کدام از طبقه‌بندی‌های موجود نمی‌گنجد؛ جمله‌هایی مثل مرکب پیوسته تمثیلی، تقابلی و غیره از این نمونه‌هاست. در مطالعه و بررسی جمله‌های مرکب وابستگی، آنچه بیشتر باید مورد توجه قرار گیرد علایق صرفی و نحوی (دستوری)، مثل «ترتیب توالی» جمله‌واره‌ها، بررسی «حروف ربط وابسته‌ساز»، «عناصر و اعضای غیرمستقل» و بعضاً «موافقت اشکال دستوری گزاره‌های جمله‌واره‌ها» است. حروف ربط و عناصر معنایی - منطقی که در هر کدام از جمله‌های مرکب به کار گرفته می‌شود، بیشترین سهم را به خود اختصاص داده است. تبیین الگوها و روابط معنایی - منطقی (حروف و کلمات ربط) جمله‌های مزبور گامی دیگر است تا علاوه بر شناساندن کامل ساخت جمله‌های مرکب، انسجام در زبان مثنوی را نشان دهد.

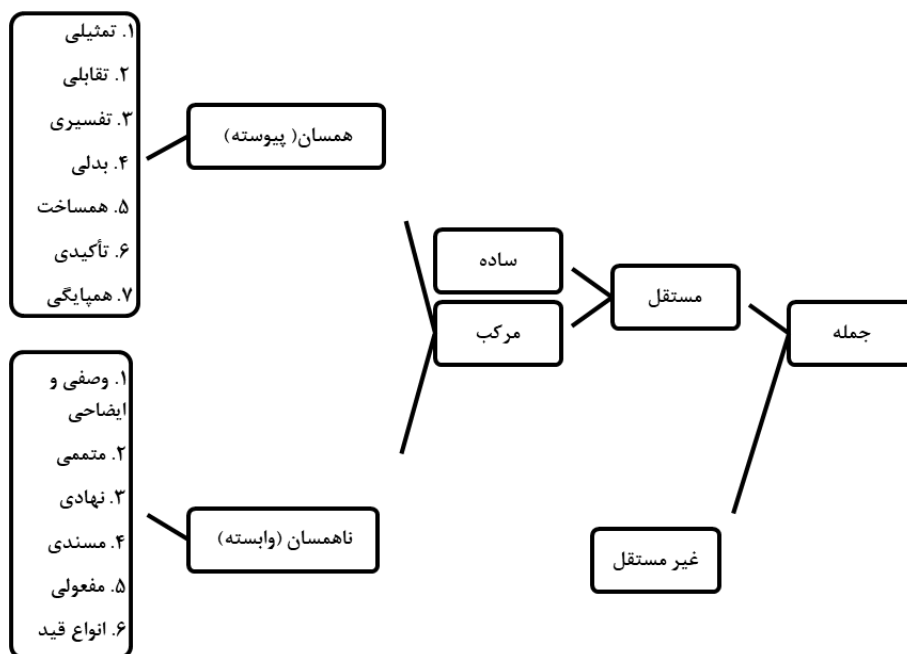
انسجام یک نظریه ادبی است که از جانب «هالیدی» و «رقیه حسن» مطرح شد و در تعریف آن گفته‌اند: «انسجام عاملی است که مؤلفه‌های روساختی متن، یعنی کلام را در واقع آن گونه که ما آن را می‌شنویم یا می‌بینیم با یکدیگر پیوند می‌دهد» (البرزی، ۱۳۸۶:

۱۵۲). «عواملی که در ایجاد ارتباط میان جمله‌ها نقش دارند، عناصر «انسجام متن» نامیده می‌شوند؛ منظور از این عناصر، مجموعه پیوندها و روابطی است که میان اجزای سازنده متن وجود دارد؛ این پیوندها و روابط، متن را از جمله‌هایی گسیخته متمایز و آن را به کلیتی یکپارچه و منسجم تبدیل می‌کند» (لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۷۴: ۱۱۰). زبان‌شناسان مزبور، عناصر و ابزارهایی را که آفریننده انسجام هستند، به سه دسته دستوری، واژگانی، معنایی و یا پیوندی تقسیم می‌کنند؛ «منظور از انسجام دستوری این است که ساخت جملات و عناصر دستوری باعث انسجام متون گردد. مانند جایگزین کردن ضمیر به جای اسمی که قبلاً در متن ذکر شده است» (بامشکی، ۱۳۸۸: ۵۹). این نوع انسجام سه بخش ارجاع، جانشینی، حذف را در برمی‌گیرد. «انسجام لغوی، مبتنی بر رابطه‌ای است که واحدهای زبان به لحاظ محتوایی خود با یکدیگر دارند و متن به واسطه این روابط می‌تواند تداوم و انسجام داشته باشد» (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۶۸). این نوع انسجام خود به دو دسته اصلی «تکرار یا بازآیی» و «همایش یا باهم‌آیی» تقسیم می‌شود؛ در توضیح باهم‌آیی واژگانی گفته‌اند: «باهم‌آیی، رویکردی معناشناختی است که در اواخر قرن بیستم، در تقابل با مطالعه روابط واژگانی در محور جانشینی، بر جنبه‌های هم‌نشینی واژگان تأکید داشته است» (افراشی، ۱۳۷۸: ۷۳). باهم‌آیی، به حوزه معنایی وابسته است. «نخستین بار این اصطلاح در نظریه معنایی جی. آر. فرث مطرح شد» (پناهی، ۱۳۸۱: ۲۰۰).

اما سومین عنصر از عناصر انسجام، انسجام پیوندی است که در توضیح آن آمده است: «در میان همه جملات متن، نوعی رابطه معنایی و منطقی وجود دارد؛ مثلاً یک جمله، مسئله‌ای را مطرح می‌سازد، جمله بعدی دلیل یا نتیجه و یا شرطی برای آن ارائه و یا مطلبی بر آن اضافه می‌کند و چه بسا مثالی و یا نکته مقابلی برای آن مطلب عرضه می‌کند. اگر چنین ارتباطی بین جملات یک متن وجود نداشته باشد، متن بی‌شبهت به هذیان یا گفتار بیماران روانی نخواهد بود. البته در این بحث، مطالعه روابط معنایی در چهارچوب معناشناسی کلی موردنظر نیست بلکه هدف مطالعه جنبه‌های به خصوص روابط معنایی است که در ایجاد انسجام متن و مرتبط ساختن عناصر زبانی که به توالی هم قرار می‌گیرند ولی توسط سایر وسایل ساختار به هم مربوط نیستند، نقش دارند» (لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۷۱: ۱۱۴). آنچه این

مقاله از میان عناصر انسجام مورد بررسی قرار داده است، روابط یا پیوندهای معنایی منطقی بین جمله‌های مرکب است. این عناصر بر اساس بافت زبانی مثنوی و در کنار معرفی و شناخت جمله‌های مرکب عملاً معین و تبیین می‌گردند.

در ادامه شواهدی برای هر کدام از جمله‌ها ذکر می‌گردد که همه متفرعات مربوط به جمله‌های مزبور، به‌خصوص حروف و واژگان پیوند معنایی - منطقی روشن می‌شود. ناگفته نماند این پژوهش با روش مطالعه موردی، تمام دفترهای مثنوی را کاویده و به علت حجم کثیر شواهد، به مختصری از آن همه بسنده نموده است و هدف نشان دادن کلیات ساخت‌های صرفی و نحوی است. با این توصیف‌ها و تحلیل‌ها، الگوی ما در تشریح ساخت جمله در مثنوی مولانا به شکل ذیل است:



۲. بحث

۱-۲. جمله‌های مرکب پیوسته (همسانی)

در باره جمله‌های مرکب پیوسته در مقدمه و مبانی نظری توضیحات لازم ارائه شد و گفته شد که بسیاری از علایق و عناصر نحوی، معنایی، آوایی و روابط معنایی و منطقی

حکم می‌کند که این جمله‌واره‌ها چندان هم مستقل نیستند و به همین خاطر آنها را باید در راستای جمله‌های مرکب با عنوان جمله‌های مرکب پیوسته بررسی کرد. بر اساس این مقدمات، تقسیم‌بندی ذیل شکل گرفته و می‌توان آن را نیز گسترش داد؛ با توجه به اینکه جمله‌های مرکب پیوسته در جایی دیگر مفصلاً توضیح داده شده است، به اختصار و برای تکمیل یافته‌ها به آنها اشاره می‌گردد:

۱-۱-۲. جمله‌های مرکب پیوسته تمثیلی

در جمله‌های مرکب تمثیلی هر یک از جمله‌واره‌ها اگرچه مستقل هستند ولی دو لنگه یک در هستند. یکی از دو جمله‌واره، تمثیلی برای جمله‌واره مقابل است. شاید بتوان عامل شکل‌گیری اسلوب معادله را همین ساخت دستوری دانست. از این جهت که حرف ربط وابستگی بین این دو جمله‌واره وجود ندارد، آنها از «جمله‌های مرکب وابستگی با پیرو مقایسه‌ای» جدا می‌گردند. در جمله‌های مقایسه‌ای، روابطی مثل: همچنانکه و... وجود دارد. از بررسی این گونه جمله‌هاست که مبنای جملات مرکب وابسته را جمله‌های پیوسته می‌دانند:

سوی مردن کس به رغبت کی رود؟ پیش اژدرها برهنه کی شود
(زمانی، ۱۳۸۷: ۳ / ۳۴۳۰)

توز رعنایان مجوهین کارزار تو ز طاووسان مجو صید و شکار
(۳. ۴۰۳۴)

۲-۱-۲. جمله‌های مرکب پیوسته تقابلی

جمله‌های مرکب تقابلی از هر حیث، مستقل می‌باشند ولی عنصر تقابل و تناظر، این دو را به هم مربوط می‌سازد. هیچ‌گونه حرف ربطی بین این دو مشاهده نمی‌شود. در این جمله‌ها نیز، بین دو جمله‌واره، وحدت ساختاری، وحدت واژگانی، شباهت‌های آوایی و لفظی بین واژگان متقابل، آهنگ یکسان و مفهوم مشترک دیده می‌شود:

عهد ما کاه و به هر بادی زبون عهد تو گوه و ز صد گه هم فزون
(۲: ۲۴۹۶)

حسّ دنیا نردبان این جهان حسّ دینی نردبان آسمان
(۳۰۳:۱)

۲-۱-۳. جمله‌های مرکب پیوسته تفسیری

وجه تمایز این دسته از جمله‌ها با سایر جمله‌های مرکب پیوسته در این است که یکی از جمله‌واره‌ها تفسیر جمله‌واره مقابل است؛ در این صورت، دارای علاقه دستوری است. حرف ربط «که» در معنای «یعنی»، و واژه مستقل و لفظ «یعنی» یا مترادفات آن از علاقه‌های دستوری است. از شناسه‌های این جمله‌ها علاوه بر علایق دستوری، باید به عامل معنایی اشاره کرد.

- با حرف ربط «که» تفسیری:

مادح خورشید مداح خودست که دو چشم روشن و نا مُرمدست
(۹:۵)

۲-۱-۴. جمله‌های مرکب پیوسته بدلی

جمله‌های مرکب بدلی از جمله‌واره‌هایی به وجود می‌آیند که به وسیله درنگ خاص بدلی، از هم جدا می‌شوند. (فرشیدورد، ۱۳۸۸: ۵۳۰). در این جمله‌ها ارتباط بین جمله‌واره‌ها بر اساس تمثیل، تفسیر، تأکید و تقابل نیست:

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان
(۶۵:۴)

مرغ خاکی مرغ آبی هم تن‌اند لیک ضدانند، آب و روغن‌اند
(۳۴۸۸:۳)

۲-۱-۵. جمله‌های مرکب پیوسته تأکیدی

جمله مرکب پیوسته تأکیدی، آن است که از دو جمله‌واره تشکیل می‌شود که یکی از آن‌ها تکرار یا مترادف دیگری است و بین آن‌ها درنگ تأکیدی می‌آید:

بنده فرمانم که امرست از خدا که گدا باشم گدا باشم گدا
(۲۶۹۱:۵)

۲-۱-۶. جمله‌های مرکب پیوسته هم‌ساخت

در جمله‌های پیوسته هم‌ساخت، چند جمله‌واره به هم معطوف می‌شوند. معیار انتخاب و تفاوت این گونه جمله‌ها با جمله‌های همپایه (در مبحث بعد) به خاطر داشتن نهاد، شناسه و فعل و آهنگ مشترک و یکسان است. از حیث مفهوم و محتوا هم (خبر، پرسش، ندا، امر) شرایط همسانی دارند.

- هم‌ساخت ساده:

وصف حق کو؟ وصف مشتی خاک کو؟ وصف حادث کو؟ و وصف پاک کو؟
(۵: ۲۱۸۸)

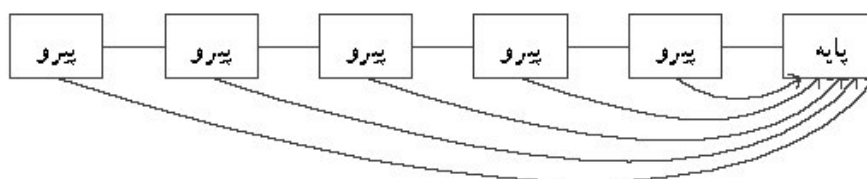
- هم‌ساخت مرکب:

در نمونه ذیل، بیت اول با بیت دوم به صورت هم‌ساخت پیوند خورده است.
این چنین نخلی که لطف یار ماست چون که ما دزدیم نخلش دار ماست
اینچنین مشکین که زلف میر ماست چون که بی‌عقلیم این زنجیر ماست
(۳: ۳۷۸۴ - ۳۷۸۳)

- هم‌ساخت به طور موازی:

• جمله‌واره‌های پیرو هم‌ساخت موازی:

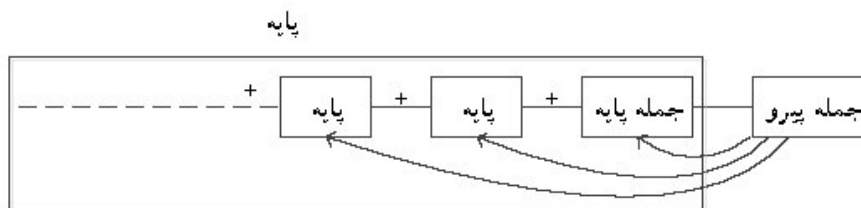
تو کجایی تا شوم من چاکرت [تا] چارقت دوزم [تا] کنم شانه سرت
[تا] جامه‌ات شویم [تا] شپش‌هایت کشم [تا] شیر پیشت آورم ای محتشم
(۲: ۱۷۲۲ - ۱۷۲۱)



• جمله‌واره‌های پایه هم‌ساخت به طور موازی:

تا نباشد برق دل و ابر دو چشم کی نشیند آتش تهدید و خشم
(۲: ۱۶۵۵)

کی بروید سبزه ذوق وصال کی بجوشد چشمه‌ها ز آب زلال
(۲: ۱۶۵۶)



۲-۱-۷. جمله‌های مرکب پیوسته همپایه

جمله‌های مرکب همپایه جمله‌هایی هستند که بر اساس حروف ربط همپایه‌ساز به هم مربوط می‌شوند. در کتاب‌های دستور عموماً از رابطه معنایی زمانی، سببیت، توزیعی، خلافی و غیره سخن به میان آورده‌اند (شفائی، ۱۳۶۳: ۲۹۱-۲۶۹). خسرو فرشیدورد جمله‌های همپایگی را بر اساس حرف ربط به موارد ذیل تقسیم می‌نماید (۱۳۸۸: ۵۳۳-۵۳۰). اینک همین جمله‌واره‌ها را در مثنوی با توجه به روابط معنایی - منطقی اشاره می‌کنیم:

- جمله‌واره‌های افزایشی:

آن سبوی آب دانش‌های ماست و آن خلیفه دجله علم خداست
(۱: ۲۸۴۸)

- جمله‌واره‌های تضادی (خلافی) با حروف ربط «بل، اما که، اما ولیک، لیک، بلکه» و...:
گفت اینجا حاضری اما ولیک من نمی‌یابم نصیب خویش نیک
(۳: ۱۴۱۰)

- جمله‌واره‌های تصحیحی با حروف ربط «بل، بلکه»:

تو ترازوی احد خوب بوده‌ای بل زبانه هر ترازو بوده‌ای
(۱: ۳۹۸۳)

- جمله‌واره‌های توالی مانند «و آنگهانی، و انگهی، آنگاه، و انگه، بعد» و...:

توز چشم انگشت را بردار هین و آنگهانی هر چه می‌خواهی بین
(۱: ۱۴۰۳)

معمولاً «و» در معنی «سپس، آنگاه» به کار می‌رود و حرف ربط توالی محسوب می‌شود:

آب را بپزید و جو را پاک کرد بعد از آن در جو روان کرد آب خورد
(۳۰۸:۱)

۲-۲. جمله‌های مرکب وابسته

در مقدمه و مبانی نظری تبیین شد که جمله‌واره وابسته یکی از اجزای اصلی جمله است که در صورت جمله‌واره ظاهر شده است. همه اجزای جمله می‌توانند به صورت جمله‌واره ذکر شوند و البته می‌توان بار دیگر، جمله مرکب وابسته را به جمله‌ای ساده تبدیل نمود. نشانه و علت وابستگی این جمله‌ها علاوه بر آهنگ و معنا و سایر علایق دستوری دیگر، وجود حرف ربط وابسته‌ساز و حروف غیرمستقل است که در صدر و میان جمله‌واره‌ها قرار می‌گیرد و آن را به هسته یا پایه وابسته می‌کند.

۲-۲-۱. جمله‌های مرکب وابسته با جمله‌واره پیرو موصولی

جمله‌واره پیرو موصولی، جمله‌واره‌ای است که برای ایضاح، توضیح و توصیف اعضای اسمی جمله‌واره پایه می‌آید. هر کدام از اعضای جمله‌واره پایه که بتواند با اسم بیان شود، بالقوه می‌تواند برای خود این جمله‌واره را داشته باشد (شفائی، ۱۳۶۳: ۳۰۵). یعنی می‌توانند جمله‌واره‌های وصفی، مضاف‌الیهی یا هر جمله‌واره توضیحی دیگری مثل بدل داشته باشند.

این جمله‌واره در مثنوی دارای ویژگی‌هایی است که در ذیل به آن پرداخته می‌شود. حرف ربط «که»، «ی» تعریف یا اشاره، عایدها، اعضای غیرمستقل، ترتیب توالی جمله‌واره‌ها و... از زمره ابزار دستوری این جمله‌واره‌هاست:

- حرف ربط «که»:

در مثنوی، عموماً این حرف به صورت مخفف به کار می‌رود و چنانکه خواهد آمد

^۱. قاطبه دستوریان این حرف ربط را موصول نیز می‌نامند (شریعت، ۱۳۷۱: ۲۱۰).

متصل به عاید^۱ و یا متصل به حرف اضافه و... است. در جمله‌های ذیل جمله‌واره به «جولان کننده» قابل تأویل است.

سست چشمانی که شب جولان کنند کی طواف شعله ایمان کنند
(۲۶:۵)

«ی» تعریف یا اشاره:

این «ی» در بسیاری موارد محذوف است (ر.ک: ۳: ۴۰۰۸).

– عایدها^۲

در مثنوی جایی که عاید باید محذوف باشد، برخلاف نرم و عادت زبانی ظاهر می‌شود. این عایدها بیشتر ضمیر شخصی «او» و یا ضمیر اشاره «آن» است. این ضمیر، در واقع یک نوع تأکید را به دنبال دارد. گویی یک فعل دارای دو نهاد است. نهاد اول، مستقل و نهاد دیگر به صورت ضمیر؛ البته این نهاد دوم بعد از موصول می‌آید. مثلاً در بیت زیر، عایدهای واقعی جمله ضمائر «او» در مصراع دوم است ولی در مصراع اول، بعد از حرف «که»، ضمیری دیگر آمده است که نیازی به ذکر آن نیست. پس می‌توان آن را عاید تأکیدی نامید.

آتشی کاو باد دارد در بروت هم یکی بادی بر او خواند يموت
(۱: ۱۲۸۵)

در بیت زیر نیز عاید واقعی ضمائر شخصی پیوسته در مصراع دوم است:

هر امیری کو کشد گردن بگیر یا بکش یا خود همی دارش اسیر
(۱: ۶۵۳)

۱. این «ی» را اسم‌های اشاره، معرفه، تعریف، مجهول، نکره و غیره نامیده‌اند که پیوسته بعد از خود یک جمله‌واره پیرو موصولی را ایجاب می‌نمایند. این «ی» از جمله «ی»های فارسی است که در پایان کوبه نمی‌پذیرند. سایر «ی»ها عبارتند از: «ی» نکره، وحدت، اشاره، ضمیر، تعظیم و یای تصغیر و ... دسته‌ای دیگر از این «ی»ها آن‌هایی است که کوبه می‌پذیرند؛ مثل: «ی» مصدری، لیاقت، و... (شفائی، ۱۳۶۳: ۳۰۹).

۲. این مطلب در مقاله‌ای تحت عنوان مقاله‌ای با عنوان «الگوی نحوی بند موصولی در مثنوی» تشریح و در شماره ۹ مجله علمی پژوهشی «دستور» چاپ شده است.

- ترتیب توالی جمله‌واره‌ها و ساخت نحوی

در جمله‌های مرکب با پیرو موصولی، اجباراً جمله‌واره موصولی بعد از پایه و یا در میان پایه ذکر می‌شود. البته در مواردی جمله‌واره موصولی از هسته موصول فاصله گرفته است: چشم هر قومی به‌سویی مانده است کآن طرف یکروز ذوقی رانده است (۱: ۸۸۸)

۲-۲-۲. جمله‌های مرکب وابسته با جمله‌واره پیرو بیانی

عده‌ای از زبان‌شناسان، پیرو بیانی را از انواع پیروهای موصولی می‌دانند. با این تفاوت که در این نوع جمله‌ها، عضو مبهمی در جمله روشن می‌شود (شفائی، ۱۳۶۳: ۶۲۱). پس همه اعضای جمله پایه می‌توانند نیاز به توضیح داشته باشند. پیرو موصولی، عضو را توصیف می‌کند. حرف ربط در این جمله‌ها تنها «که» است و سایر ویژگی‌های نحوی در آنها دیده نمی‌شود. اینک نمونه‌های متنوعی از آنها آورده می‌شود:

- عنصر ایضاح‌شونده یک گروه اسمی است که با وابسته پیشین اشاره‌ای و شمارشی به کار می‌رود: کار آن کار است ای مشتاق مست کاندرا آن کار ار رسد مرگت خوش است (۳: ۴۶۰۸)

- عنصر ایضاح‌شونده، گروه قیدی است:

رحم خود را او همان‌دم سوخته‌ست که چراغ عشق حق افروخته‌ست (۳: ۱۹۲۱)

- عنصر ایضاح‌شونده اجزای گروه فعلی است:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند (۱: ۱)

۲-۲-۳. جمله‌های مرکب وابسته با جمله‌واره پیرو زمانی

در جمله‌های مرکب با پیرو زمانی، جمله‌واره پیرو برای بیان زمان عمل مندرج در جمله‌واره پایه به کار می‌رود. طبق تحقیقات زبان‌شناسان، بین دو جمله‌واره، مناسبات زمانی هم‌زمانی و توالی زمانی وجود دارد. در مناسبات هم‌زمانی اجرای عمل دو جمله‌واره در یک‌زمان رخ می‌دهد

اما در مناسبات توالی زمانی، دو عمل و حالت مندرج در دو جمله‌واره، متعاقب یکدیگر انجام می‌گیرند. هر کدام از این دو نوع، روابط معنایی و منطقی مخصوصی دارند.

- حروف ربط

«تا»: در معنای «تا وقتی که»، «همین که»، «از آن زمانی که»:

موش **تا** انبار ما حفره زده‌ست وز فنش انبار ما ویران شده‌ست
(۱: ۳۷۹)

«چون» [که]، «چو»: این حرف بیشتر برای توالی به کار می‌رود و ممکن است با «بعد از آن» مؤکد شود:

چون که گل رفت و گلستان در گذشت نشنوی زان پس ز بلبل سرگذشت
(۱: ۲۹)

«که» در معنای «وقتی که»:

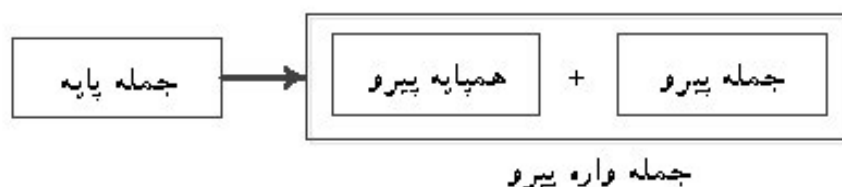
هود گرد مؤمنان خطی کشید نرم می‌شد باد **کانجا** می‌رسید
(۱: ۸۵۴)

سایر حروف ربط عبارتند از: «هر گه که» (۳: ۳۵۸۱)، «آنکه... که» (۱: ۲۲۹)، «پیش از آن که» (۲: ۱۰۶۴)، «تا [زمانی] که»: از زمانی که (۱: ۲). همچون حذف سایر ارکان و اجزای جمله، «حرف ربط وابسته‌ساز زمانی» نیز محذوف می‌شود:

[تا] پیش شیخی در بخارا اندری تابه خواری در بخارا ننگری
(۳: ۳۷۹۲)

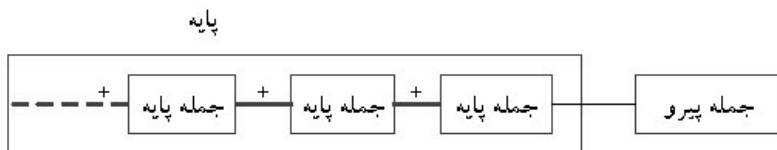
- ترتیب و ساختمان نحوی این جمله‌واره‌ها

جمله‌واره پیرو با حرف ربط «چون» در بسیاری موارد دارای همپایه است:



چون که گل رفت و گلستان در گذشت نشنوی زان پس ز بلبل سرگذشت
(۱: ۲۹)

گاهی جمله‌واره پایه به صورت هم‌ساخت ظاهر می‌شود:



تا نباشد برق دل و ابر دو چشم کی نشیند آتش تهدید و خشم
کی بروید سبزه ذوق وصال کی بجوشد چشمه‌ها ز آب زلال
(۲: ۱۶۵۶-۱۶۵۵)

از واژگان فعال در مثنوی «چون» است که ۳۶۳۷ بار در مثنوی بسامد دارد. از این میان، ۱۴۳۷ بار فقط در صدر ابیات است. ناگفته نماند این واژه، حرف ربط مشترک، بین وابسته‌های «زمانی، سببی، شرطی» و همچنین حرف اضافه و کلمه پرسش است.

۲-۲-۴. جمله‌های مرکب وابسته با جمله‌واره پیرو مکانی

هرگاه در یک جمله مرکب وابسته، جمله‌واره پیرو برای بیان محل انجام عمل مندرج در فراکرد پایه، برای بیان سمت ادامه یا مبدأ حرکت به کار رود، آن جمله‌واره مکانی است.

- حروف ربط و اعضای غیرمستقل

«هر کجا که، آنجایی که، جایی که، هر جایی که، هر جا که»، از حروف ربط مرکب مکانی است که به همراه «که» یا با حذف «که» و گاهی بدون «ی» اشاره به کار می‌رود. این عناصر گاهی از «که» ربط فاصله می‌گیرند و در شکل اعضای غیرمستقل ظاهر می‌شوند:

«هر کجا»: بدون حرف ربط «که» و عاری از «ی» اشاره:

هر کجا دام است و دانه کم نشین رو زبون گیرا زبون گیران بین
(۵: ۷۴۸)

در جمله زیر «آنجا» عنصر غیرمستقل است و در ایجاد جمله مرکب نقش دارد:

ای دل آن جا رو که با تو روشن‌اند در بلاها مر ترا چون جوشن‌اند
(۲: ۲۵۷۶)

- مطابقت و موافقت نحوی افعال و ساخت نحوی جمله‌واره‌ها

گاهی در جمله‌هایی که با حرف ربط «هرکجا که» شکل می‌گیرند، فعل جمله‌واره‌های پیرو مکانی محذوف است:
هر کجا دردی، دوا آنجا رود هر کجا پستی است آب آنجا رود
(۲: ۱۹۳۱)

۲-۲-۵. جملات مرکب وابسته با جمله‌واره پیرو شرطی

در جمله‌های مرکب وابسته با پیرو شرطی، وسایل و ابزار نحوی، حروف ربط، موافقت اشکال نحوی و گرامری و ساخت نحوی جمله‌واره‌ها از اهمیت زیادی برخوردارند:

- حروف ربط:

حروف ربطی که در این جمله‌ها به کار می‌روند، عبارتند از: اگر و دگر و ازه‌های آن (گر، وگر، ار، ور و...)، مگر و حروف ربط مرکبی مثل: واگر، هر گه، چنانکه و...:
«اگر»:

آن که جان بخشد اگر بکشد رواست نایب است و دست او دست خداست
(۱: ۲۲۶)

در اکثر موارد، چنانکه ذکر خواهد شد حروف ربط «اگر» و «وگر» بعد از نهاد می‌آیند. «اگر»، هیچ‌گاه در اول مصراع قرار نگرفته است. در مثال فوق نهاد به صورت یک جمله پیرو نهادی ظاهر شده است.

آتش طبعت اگر غمگین کند سوزش از امر ملیک دین کند
(۱: ۸۳۴)

در مجموع حرف شرط «اگر» ۲۳۲ بار در مثنوی بدون این که در اول مصراع ظاهر شود، ظاهر شده است.

«گر»:

گر نبودی گوش‌های غیب گیر و حی ناوردی ز گردون یک بشیر
(۶: ۱۶۵۹)

این حرف ربط وابسته‌ساز، ۱۵۳۸ بار در مثنوی ظاهر گردیده که در ۸۴۲ بیت در صدر مصراع اول قرار گرفته است و در بیشتر مواقع فعل آن در وجه شرطی و درست بعد از حرف ربط قرار گرفته است.

«وگر»، «ار»، «ور»:

ما اگر قلاش و **گر** دیوانه‌ایم مست آن ساقی و آن پیمان‌ایم
(۲: ۲۵۷۱)

گفتم ار عریان شود او در میان نی تو مانی نی کنارت نی میان
(۱: ۱۳۹)

بسامد این حرف ۱۸۲ بار است.

مؤمنش خوانند جاننش خوش شود و منافق تیز و پر آتش شود
(۱: ۲۹۰)

این حرف شرط ۵۵۵ بار در مثنوی ظاهر گردیده و نقش آن همپایه ساختن دو جمله مرکب وابستگی شرطی است.

در مثنوی حرف شرط «اگر» ۲۳۲ بار، «گر» ۱۵۳۸، «ار» ۱۸۲ «ور» ۵۵۵ بار ذکر گردیده است که مجموع همه ابیات ۲۵۰۷ بار است. این تعداد غیر از حروف ربط دیگری مثل: چون، هر که، چو و... است. با وجود همه این‌ها می‌توان گفت یک‌ششم مثنوی مولانا در قالب جمله‌های شرطی است.

- ترتیب توالی جمله‌واره‌ها

چنانکه اشاره شد در مثنوی از مجموع ۱۵۳۸ باری که حرف «گر» ذکر گردیده، ۸۴۲ مورد آن در مصراع اول است و این مبین این نکته می‌تواند باشد که جمله‌واره پیرو اغلب قبل از پایه می‌آید.

گر نبودی شب همه خلقان ز آز خویشتن را سوختندی ز اهتزاز
(۳: ۳۷۳۱)

- موافقت اشکال گرامری فعل‌ها و جمله‌واره‌ها

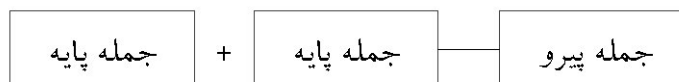
در جمله‌هایی که پیرو آن‌ها با حرف ربط شرطی «گر»، شکل گرفته است اغلب در
پایان فعل «ی» شرط ظاهر می‌شود. جمله پایه نیز همین حالت را دارد:

بالب دمساز خود گر **جفتمی** همچونی من گفتنی‌ها **گفتمی**
(۱: ۲۷)

- ساخت نحوی جمله‌واره‌ها

ساخت گرامری این دسته از جمله‌های وابسته، نسبت به دیگر جمله‌ها رنگارنگ‌تر
است. مثل سایر جمله‌های وابسته هر کدام از جمله‌واره‌ها می‌توانند ساده، ساده با اعضای
هم‌ساخت و یا مرکب باشند:

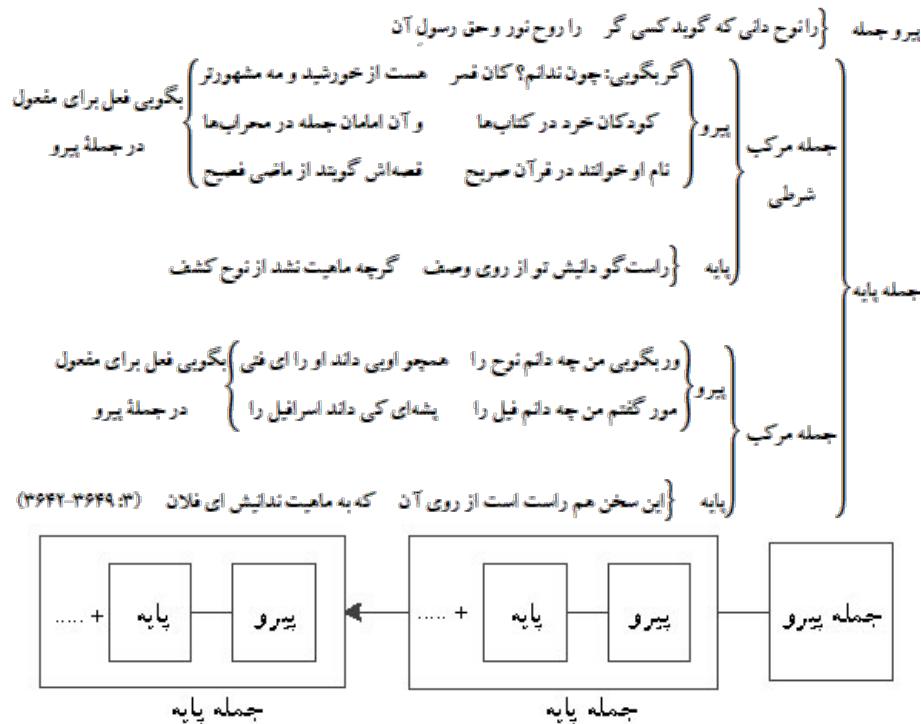
همپایه شدن جمله‌واره‌های پایه به صورت استفهام انکاری



آمدیم اینجا که در صدر جهان گر نبودی جذب آن عاشق نهان
ناشکیا کی بدی او از فراق؟ کی دوان باز آمدی سوی وثاق؟
(۳: ۴۶۰۲ - ۴۶۰۱)

به صورت پیچیده

در جمله‌های ذیل، جمله‌واره پیرو دارای بدل است و جمله‌واره پایه به صورت دو
جمله مرکب است که هر کدام از جمله‌واره‌ها و اعضای جمله مرکب، دارای همپایه‌هایی
می‌باشند.



۲-۲-۶. جمله‌های مرکب وابسته با جمله‌واره پیرو خلافی (مغایرت)

جمله‌هایی که دربردارنده عنصر مغایرت هستند، به دو شکل ظاهر می‌شوند. اگر دارای حروف ربط وابسته‌ساز مثل «اگرچه» و متعلقات آن باشند، جمله‌های مرکب وابسته شکل می‌گیرد ولی اگر عاری از عناصر وابسته‌ساز باشند و فقط دارای حرف ربط همپایه‌ساز خلافی و مغایرت باشند، با جمله‌های مرکب همپایه مواجه هستیم. چنانکه در جمله‌های مرکب پیوسته اشاره شد، حروف ربط همپایه‌ساز مغایرت در مثنوی عبارتند از: لیک، لیکن، ولیک، ولی، و، اما و... که دو جمله مستقل را به هم ربط می‌دهند. در ذیل در خصوص حروف ربط وابسته‌ساز، موافقت فعل در جمله‌واره‌ها، ساخت نحوی جمله‌های مرکب و... سخن به میان می‌آید.

- حروف ربط: «گرچه، ارچه، اگرچه، اگر، گر، ار، چه اگر، باآنکه، هر چه، هر چند، تنها

«گرچه»:

این حرف ربط ۲۸۳ بار در مثنوی به کار رفته که ۱۳۵ بار آن در آغاز بیت بوده است. چون این حرف به بیان مفهوم خلاف و مغایرت کمک می‌کند، قاعدتاً باید قبل از جمله‌واره پایه ذکر گردد اما در مثنوی در بسیاری موارد خلاف این است. بدین ترتیب از شدت مغایرت کاسته می‌شود.

هر که او از هم‌زبانی شد جدا بی‌زبان شد **گرچه** دارد صد نوا
(۲۸:۱)

«تنها نه»... «بلکه، لیک»:

بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد **بلکه** آتش در همه آفاق زد
(۷۹:۱)

بسامد حروف مزبور به شرح ذیل است:

«لیک» ۵۵۲، «لیکتان» ۱، «لیکشان» ۳، «لیکن» ۴۹، «ولیک» ۳۰ بار به کار رفته‌اند. این تعداد تمام کاربردهای این حروف همپایه‌ساز است که جمعاً ۶۷۳ مورد بسامد آنهاست. حال اگر سایر حروف وابسته‌ساز و جمله‌های مرکب با وابسته‌پیرو خلافی را به جمله‌های مرکب همپایه اضافه نماییم، نیک آشکار می‌شود که کاربرد جمله‌های مغایرت همچون جمله‌های شرطی، مقایسه‌ای، موصولی و سببی از اختصاصات نحوی و زبانی مثنوی است.

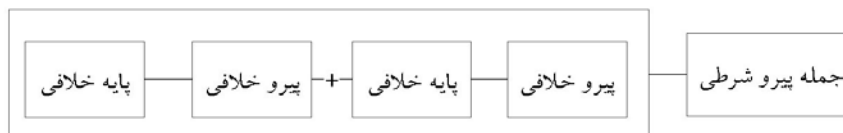
- ساخت نحوی جمله‌ها

نسبت تقدم و تأخر جمله‌های پایه و پیرو نصف نصف است. در مواردی جمله پایه نیز در صورت جمله مرکب خلافی یا شرطی است.

گر امینم متهم نبود امین **گر** [چه] بگویم آسمان را من زمین
(۵۹۲:۱)

گاهی برعکس است؛ یعنی پایه در جمله مرکب شرطی به صورت جمله مرکب خلافی باشد. درعین حال، همپایه‌هایی نیز داشته باشد:

جمله پایه



گر تو مردی را بخوانی فاطمه گرچه یک جنس اند مرد و زن همه
 قصد خون تو کند تا ممکن است گرچه خوش خو و حلیم و ساکن است
 (۲: ۱۷۴۳ - ۱۷۴۲)

۲-۲-۷. جمله‌های مرکب وابسته با جمله‌واره پیرو سببی

رابطه سببیت دارای دو طرف سبب- نتیجه است. این سبب- نتیجه در یک جمله مرکب رخ می‌دهد. لزوماً جمله‌واره پایه، نتیجه سبب است. بین جمله‌های مرکب وابسته با پیرو سببی، نتیجه‌ای و مقصدی رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد و تفاوت آنها به وسیله حروف ربط، آهنگ و وجه فعل مشخص می‌شود.

جمله‌های سببی در مثنوی از حیث حروف ربط وابسته‌ساز و عناصر معنایی منطقی،

متنوع است:

- **حروف ربط:** «زان»، «زانکه»، «از آن»، «از روی آن که»، «زین رو که»، «از بهر آن» (از بهر آنکه تا...)

این حروف در مثنوی حضوری فعال دارند؛ به طوری که فقط «زانکه» ۳۸۲ بار بسامد

دارد.

بس گریزان است نفس تو از او **زانکه** تو از آتشی او آب جو

(۲: ۱۲۵۴)

«بدان... که»:

گفت یا موسی **بدان** بنمودمت راه آن خلوت بدان بگشودمت

که از آن دوری درین دور ای حکیم پا بکش زیرا درازست این گلیم

(۲: ۳۶۰ - ۳۵۹)

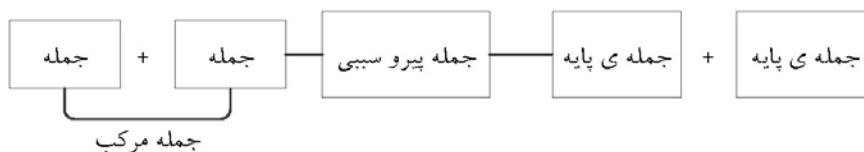
در جمله بالا «بدان» را باید جز اعضای غیرمستقل محسوب کرد که باعث آمدن جمله پیرو سببی در بیت دوم شده است.

- ترتیب جمله‌واره‌ها، ساخت نحوی جمله‌های مرکب با پیرو سببی و موافقت و مطابقت جمله‌واره‌ها

درباره ترتیب جمله‌واره‌ها در قسمت حروف ربط پیرو ساز اشاره‌هایی شد که به خاطر پرهیز از درازگویی به همان بسنده می‌شود. گاهی مولانا برای تأکید بیشتر، دو حرف ربط وابسته‌ساز را در کنار هم یا با فاصله می‌آورد:

زانکه سگ چون سیر شد سرکش شود کی سوی صید و شکاری خوش دود
(۱: ۲۸۷۷)

در مواردی، یکی از جمله‌واره‌ها به صورت هم‌ساخت می‌آید و جمله مرکب پیوسته آن‌ها را همراهی می‌کند.



۲-۲-۸. جمله‌های مرکب وابسته با جمله‌واره پیرو نتیجه‌ای

هرگاه نتیجه حاصله از عمل حالت و چگونگی مندرج در جمله‌واره پایه به وسیله جمله‌واره دیگری بیان شود، آن جمله‌واره را پیرو نتیجه‌ای می‌نامند. این پیرو در مثنوی دارای اسلوب‌های خاصی است که در ذیل به آن‌ها پرداخته می‌شود. حرف‌های ربطی که برای این پیرو آمده عبارتند از: «تا»، «تا که»، «که»، «چندانکه»، «چنان»، «چنانکه» و ... یکی از اسلوب‌های آن، این است که جمله‌های پیرو، نتیجه جمله پرسشی است و جمله پرسشی در حکم جمله پایه است. در این کاربرد حرف ربط «تا» یا «که» در صدر جمله‌واره پیرو قرار می‌گیرد:

آنچه دیدی بهتر از پیکار من؟ **تا** شدستی مست در اشکار من
(۱: ۳۷۲۸)

- حرف ربط‌های این نوع جملات

«تا»:

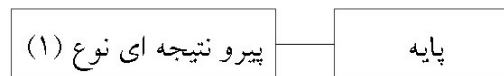
گرم باش ای سرد **تا** گرمی رسد با درشتی ساز تا نرمی رسد
(۲: ۳۰۱۱)

«تا که»:

من نه گاو **تا که** گوساله‌م خرد من نه خارم کاشتری از من چرد
(۲: ۲۰۹۳)

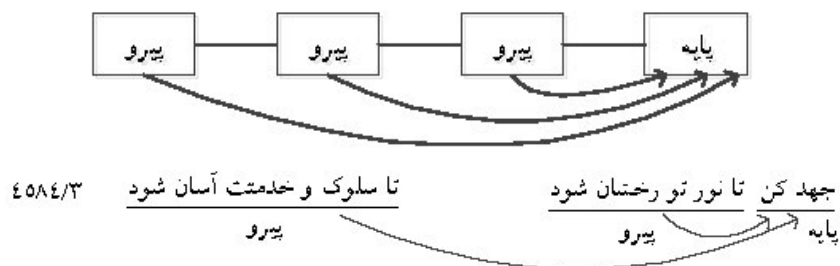
- ترتیب جمله‌واره‌ها و ساخت نحوی

چنانکه از نام این جمله‌واره‌ها پیداست، جمله‌وارهٔ پیرو منطقاً باید بعد از پایه ذکر شود؛ زیرا این جملات نتیجهٔ عملکرد جمله‌واره پایه است.



بیخ عمرت را بده آب حیات تا درخت عمر گردد با نبات
(۴: ۲۲۲۴)

در موارد بسیاری جمله‌وارهٔ پیرو دارای همپایه‌های هم‌ساخت است و رابطهٔ آنها با پایه به‌طور موازی است.



۲-۲-۹. جمله‌های مرکب وابسته با جمله‌وارهٔ پیرو مقصدی

جمله‌واره پیرو مقصدی، زمانی به وجود می‌آید که هدف و مقصد عمل انجام شده،

به صورت یک جمله‌واره بیان می‌شود. چنانکه در ابیات ذیل دیده می‌شود، جمله‌واره پایه به صورت یک جمله فعلی شکل می‌گیرد.

- حروف ربط و روابط معنایی و منطقی (ساده و مرکب)

«**تا**»:

جسم خاکی را بدو پیوست جان **تا** بیازارند و بیند امتحان
(۱: ۲۵۱۹)

«**که**»، «**تا که**»:

«تا که» ۲۲۳ بار تکرار شده است:

حرف و صوت و گفت را برهم زخم **تا که** بی این هر سه با تو دم زخم
(۱: ۱۷۳۰)

- اعضای غیرمستقل

گاهی حروف ربط مرکب به صورت گسسته به کار می‌روند؛ یعنی حرف ربط «که» از آن حروف جدا می‌شود. البته گاهی ممکن است حرف ربط «که» حذف شود. اعضای که در این نوع جمله‌ها آمده عبارتند از «برای این»، «از پی آن»:

از پی آن گفت حق خود را بصیر **که** بود دیده وی ات هر دم نذیر
(۴: ۲۱۵)

- ساخت دستوری

چنانکه گفته شد گاهی به دلایلی جمله‌واره پیرو بر پایه مقدم شده است.



اما مثال‌هایی که در اینجا قابل ذکر است، آوردن جمله‌واره‌های پیرو مقصدی به صورت هم‌ساخت است. این نوع کاربرد از اختصاصات مثنوی محسوب می‌شود:

هل مرا **تا** پرده‌ها را بردرم **تا** چو خورشیدی بتابد گوهرم

تا کسوف آید ز من خورشید را **تا** نمایم نخل را و بید را
(۱: ۳۵۳۰-۳۵۲۹)

۲-۲-۱۰. جمله‌های مرکب وابسته با جمله‌واره پیرو چگونگی

جمله‌های مرکب وابسته با جمله‌واره پیرو چگونگی، جمله‌هایی هستند که جمله‌واره پیرو آنها در اصل، مترادف نحوی قید چگونگی برای جمله‌واره پایه است؛ یعنی آن که جمله‌واره پیرو نمودار چگونگی و طرز اجرای عمل در جمله‌واره پایه بوده و به پرسش «چطور؟»، «چگونه؟»، «در چه حال؟» و نظایر آن پاسخ می‌دهد (شفائی، ۱۳۶۳: ۵۹۱).
حروف ربطی که در این نوع جملات به کار رفته است، عبارتند از: «زان سآن که»، «چنانکه»، «آن چنان»، «که»، «چنان»، و... البته در مواردی هم جمله‌واره قیدی عاری از هرگونه حرف ربطی به کار می‌رود. این نوع پیرو دارای مرزهای مشترکی با «پیرو مقایسه‌ای» است.

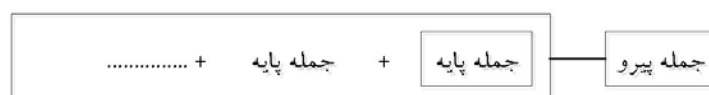
تا ز روز و شب گذر کردم **چنان** **که** ز اسپر بگذرد نوک سنان
(۱: ۳۵۱۳)
می‌نمود آن مکر ایشان پیش او **یک** به **یک** ز **آن سآن که** اندر شیر مو
(۲: ۲۸۵۱)

۲-۲-۱۱. جمله‌های مرکب وابسته با جمله‌واره پیرو مقداری

در جمله‌واره پیرو مقداری، عمل مندرج در جمله‌واره‌های پایه از لحاظ مقدار، کمیت و درجه ارزیابی می‌شود. عموماً عناصر غیرمستقل ندارند و با عایدها کمتر مواجه می‌شویم.

تا توانی بنده شو، سلطان مباش **زخم** کش، چون گوی شو، چوگان مباش
(۱: ۱۸۶۸)

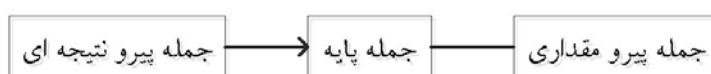
جمله پایه



تا توانی در رضای قطب کوش تا قوی گردد کند صید وحوش

(۵: ۲۳۴۰)

در بیت فوق، جمله پایه در میان جمله پیرو مقداری و نتیجه‌ای قرار گرفته است؛ یعنی جمله مرکب با پیرو مقداری برای جمله‌واره پیرو نتیجه‌ای در حکم پایه است.



گاهی جمله پیرو در میان جمله مرکب قرار می‌گیرد.

جهت می‌کن **تا توانی** ای کیا در طریق انبیا و اولیا

(۱: ۹۷۵)

۲-۲-۱۲. جمله‌های مرکب وابسته با جمله‌واره پیرو مقایسه‌ای

در جمله‌های مرکب وابسته با جمله‌واره پیرو مقایسه‌ای، عنصر یا عناصری در جمله‌واره پایه با مشترکات خود در جمله‌واره پیرو مقایسه می‌شود و این مقایسه وظیفه اساسی و عمده فراکرد پیرو است (شفائی، ۱۳۶۳: ۶۰۸).

پیروهایی که در مثنوی رایج و فعال است، پیروهایی هستند که افعال آن‌ها با قرینه خود در جمله‌واره پایه یکسان و یا مترادف می‌باشند و بین دو جمله‌واره از طریق همین افعال، تشبیه صورت می‌گیرد و از این طریق جمله‌واره‌ها باهم مقایسه می‌شوند.

- حروف ربط و روابط معنایی منطقی

«آن چنان»، «آن چنانک»، «همچنان که»:

این حرف مرکب، ۶۷ بار بسامد دارد. این بسامد، جدای از مواردی است که حرف

«که» عضو غیرمستقل محسوب می‌شود:

آن چنانکه عاشقی بر سروری عاشق است آن خواجه بر آهنگری

(۳: ۱۶۱۷)

- اعضای غیرمستقل و ساخت نحوی جمله‌های مرکب مقایسه‌ای

در موارد بسیاری، حرف ربط «که» از حروف ربط مرکب جدا می‌شود و کلماتی مثل: «آن چنان»، «همچنان» و غیره در حالت عضو غیرمستقل نمودار می‌شوند. دعوی پیغمبری با این گروه **همچنان** باشد که دل جستن ز کوه (۵: ۱۱۴۰)

۲-۲-۱۳. جمله‌های مرکب وابسته با جمله‌وارهٔ پیرو نهادی

در جمله‌های مرکب وابسته با پیرو نهادی، جمله‌وارهٔ پایه، جمله‌ای است که یا اصولاً فاقد نهاد است و یا آن که یک عضو غیرمستقل در محل نهاد آن به کار می‌رود. حروف و روابط «آن که»، «این که»، «آنچه»، «هر که»، «اینکه»، «هر چه»، «هر کسی که» از ترکیب‌های ربطی هستند که پیرو نهادی را همراهی می‌کنند. **آن که** از حق یابد او وحی و جواب هر چه فرماید بود عین صواب (۱: ۲۲۵)

واژهٔ «آن که» در مثنوی ۵۶۳ بار آمده است.

پس یقین گشت **این که** بیماری ترا می‌بخشد هوش و بیداری ترا (۱: ۷۰۸۹)

- حرف ربط

یگانه حرف ربط این نوع جمله‌ها حرف «که» است که به صورت یک ترکیب ربطی نظیر: «آن که»، «آنچه»، «این که»، «هر که»، «هر چه»، «چیزی که»، «کسی که» و... به کار می‌رود.

هر که دور از دعوت رحمان بود او گدا چشم است اگر سلطان بود (۲: ۵۸۱)

- اعضای غیرمستقل

گاهی اوقات در ترکیب‌های ربطی فوق، بین کلمات اشاره و نهاد اصلی و حرف ربط «که» فاصله ایجاد می‌شود و وابسته‌های پیشین «که» مثل: آن، این، هر و... در نقش عضو غیرمستقل ظاهر می‌شوند و از عوامل استحکام و انسجام جمله‌های پایه و پیرو می‌باشند و

درجه وابستگی را شدت می‌بخشند. این ساختار از اختصاصات زبانی مثنوی به شمار می‌رود:

خوشتر آن باشد که سِرِّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران
(۱: ۱۳۶)

در این دسته از جمله‌ها، همیشه در جمله‌واره پایه یک گزاره وجود دارد، لیکن این گزاره مفید معنی نیست؛ یعنی معنای جمله روشن و صریح نیست. در واقع نهاد به شکل عضوی غیرمستقل است که این عضو غیرمستقل به وسیله پیروی روشن می‌شود. این عضو غیرمستقل «آن»، «این»، «کسی» و... است که با فعل‌های اسنادی «بُود»، «است»، «باشد» و... همراه است.

اینک نمونه‌هایی برای اعضای غیرمستقل «آن» و «این» و «کسی» که به همراه فعل‌های «بُود»، «باشد» و «است»، در مثنوی کاربرد فعال دارند. در پایان اشاره می‌شود که حرف ربط این جمله‌ها «که» است که در اکثر موارد با تخفیف همراه است.

سرنگونی آن بود کاو سوی زیر می‌رود پندارد او کاو هست چیر
(۴: ۳۷۰۶)

- ساخت نحوی

این نوع جمله‌ها، همچون سایر پیروها دارای ساخت نحوی گوناگونی می‌باشند. نکته‌ای که باید اشاره کرد این است که گاهی اوقات عضو غیرمستقل به خاطر تأکید بعد از گزاره (فعل) نیز تکرار شده است:

سهل شیری دان که صف‌ها بشکند شیر آن است آن که خود را بشکند
(۱: ۱۳۸۹)

همچون سایر پیروهای وابسته، این پیرو نیز می‌تواند همپایه داشته باشند (ر.ک: ۲:

۸۳۵؛ ۴: ۷۵۱).

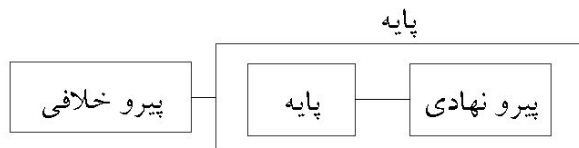
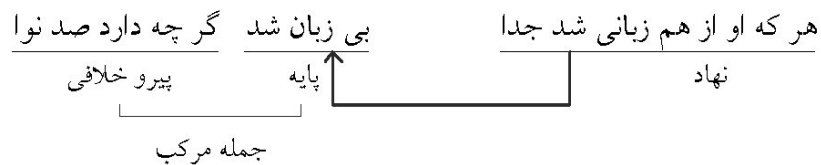
- ترتیب توالی و ساخت گرامری جمله‌های مرکب با پیرو نهادی

قاعدتاً پیروهای نهادی قبل از پایه قرار می‌گیرند؛ زیرا نهاد در سطر جمله جای می‌گیرد.

هر که کارد گردد انبارش تهی لیک اندر مزرعه باشد بهی
(۱: ۲۲۳۹)



یکی دیگر از اسلوب‌های این نوع جمله‌ها این است که پیرو نهادی، نهاد جمله‌های مرکب وابسته با پیرو خلافتی می‌شود که قبل از حرف وابسته‌ساز «اگرچه، گرچه» قرار می‌گیرد:



این که جمله‌واره پایه به صورت استفهام انکاری به کار می‌رود، از اختصاصات مثنوی است:
هر که را گلشن بود بزم و وطن کی خورد او باده اندر گولخن
(۵: ۳۵۹۳)

۲-۲-۱۴. جمله‌های مرکب وابسته با جمله‌واره پیرو مفعولی

جمله‌واره‌های مفعولی و متممی به آن گروه از اعضای جمله گفته می‌شود که برای توضیح و تکمیل معنای عمل مندرج در فعل و به‌طور کلی برای توضیح اعضای فعلی جمله به کار می‌روند و ضمناً دارای خصوصیات اشیایی هستند. آن‌هایی را که وجودشان برای تحقق‌پذیری عمل مندرج در فعل گذرا ضرورت مطلق دارد و بدون آن‌ها تحقق عمل مقصور نیست، مفعولی (متمم بی‌واسطه) و آن‌هایی را که وجودشان در تحقق‌پذیری عمل ضرورتی ندارد و معمولاً نیز با یک حرف اضافه (سر افزوده) می‌باشند، متمم (متمم باواسطه) می‌نامیم (شفائی، ۱۳۶۳: ۳۳۷).

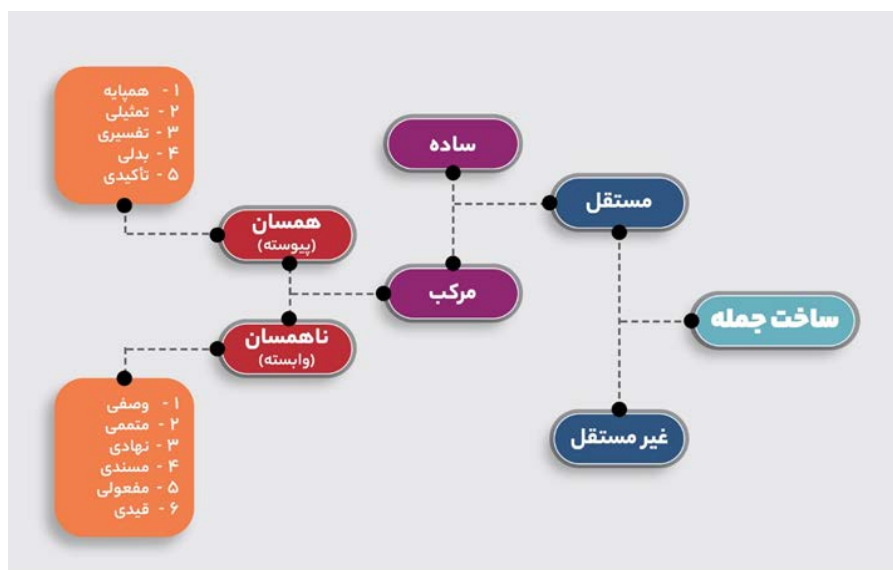
این پیرو از جمله پررنگ‌ترین پیروهای مثنوی است، به طوری که اگر فقط به مفعول فعل «گفت» نظری اندازیم صدق این گفتار بر ما روشن می‌شود. فقط فعل «گفت» ۱۱۷۸ بار در صدر بیت قرار گرفته است.

- پیروهای مفعولی

حرف ربط این جمله‌ها بیشتر حرف «که» است که بعد از فعل گذرا به مفعول ظاهر می‌شود.

گفت پیغمبر که نفخت‌های حق اندر این ایام می‌آرد سبق
(۱: ۱۹۵۱)

بنابراین، در یک جمع‌بندی، مواردی از ساخت انواع جمله و جمله‌واره در زبان فارسی، به خصوص جمله‌واره‌های قیدی در قالب «اطلاع نگاشت»‌هایی (داده‌نما) ارائه می‌گردد:





انواع جمله‌واره‌های همپایه

۵۱	افزایشی	(و، هم، نیزه، همچنین، خصوصاً، به علاوه، حتی، گذشته از این، وانگهی و جز آنها)
۵۲	تضادی	(با حروف ربط و گروه‌های ربطی: ولی، اما، لیکن، هنوز، باز، لیک، مع هذا، با این حال، یا این وجود، افسوس، حیف که، با این همه و مانند آنها)
۵۳	تصحیحی	(با حروف ربط و گروه‌های ربطی: بلکه، برعکس، بالعکس و نظیر آنها)
۵۴	نتیجه‌ای	(با حروف ربط و گروه‌های ربطی: پس، تا، تا این که، بنابراین، در نتیجه، نتیجه و مانند آنها)
۵۵	توالی	(با حروف ربط و گروه‌های ربطی: آنگاه، بعد، سپس، گدیگر، سدیگر، پس و مثل آنها)
۵۶	تناوبی	(با حروف ربط و گروه‌های ربطی: یا، یا اینکه، والا، وگرنه، گاهی... گاهی و مانند آنها)
۵۷	یکسانی	(با حروف ربط و گروه‌های ربطی: چه... چه، خواه... خواه و نظیر آنها)
۵۸	منفی	(با حروف ربط و گروه‌های ربطی منفی: ((نه... نه))، ((نه... و نه))

نتیجه

هدف از این مقاله، شناخت جمله‌های مرکب و آشنا شدن با ساخت و اقسام جمله‌های مزبور بود که از این رهگذر یکی از عناصر انسجام مثنوی به نام روابط معنایی منطقی آشکار شد. دانستیم که بعضی جمله‌های مرکب را منحصر به جمله‌های مرکب وابسته می‌دانند و مرکب دانستن جمله‌های پیوسته را نپذیرفته‌اند؛ این مقاله در گام اول با بررسی پیشینه تعاریف و بحث‌هایی، دیدگاه‌های مزبور را نقد و ساخت دستوری جمله‌های پیوسته و وابسته را در مثنوی تبیین نمود. در این میان، انواع تازه‌ای از جمله‌های پیوسته را به تقسیم‌بندی‌های پیشین افزود که این یکی از دستاوردهای این مقاله است؛ در گام دوم شناخت و تبیین جمله‌های مرکب سبب شد تا روابط معنایی و منطقی جمله‌های مزبور بررسی و گامی مهم در راستای شناخت یکی از عناصر انسجام در مثنوی برداشته شود. نتیجه این دو گام این است که وضعیت و جایگاه جمله‌های مثنوی را می‌شناساند و به نفع زبانشناسی و بلاغت به پایان می‌رساند. شاید بتوان دستاوردهای جزئی تری نیز برای این مقاله قائل شد که در راستای توصیف و تحلیل ساخت جمله‌های مرکب مثنوی به آن دست یافته‌ایم: نخست اینکه اغلب جمله‌واره‌های پایه (هسته) در قالب استفهام انکاری است. دیگر اینکه، جمله‌واره‌های پایه و پیرو (هسته و وابسته) هم‌ساخت دارند؛ یعنی جمله‌واره‌هایی به آن‌ها معطوف می‌شود. سخن بعد اینکه جمله‌های مرکب (چه وابسته و چه پیوسته) از حیث ساخت و معنا، می‌تواند الگوهای متعددی داشته باشد. با نشان دادن بسامد جمله‌های مرکب در این مقاله می‌توان نتیجه گرفت پیام‌های مولانا به صورت جمله‌های مرکب به خصوص شرطی بیان شده است؛ یک‌ششم مثنوی جمله‌های مرکب وابسته با پیرو شرطی است. نهایت اینکه کلام مولانا کلامی منسجم به شمار می‌آید و این را از روابط معنایی و منطقی جمله‌های مرکب می‌توان دریافت و نتیجه نهایی اینکه مطالعه‌ای در زمانی درباره یکی از متون نظم تاریخی صورت پذیرفته است؛ ناگفته نماند که در این پژوهش، به مثنوی از «چشم‌اندازی شامل» نگریسته شده است و این نگاه کل‌نگر که یکی از رازهای شناخت زبان، معنا و روایت مثنوی است از عرضه تمام شواهد پیداست؛ شواهدی که فقط مشتق از آنها ارائه گردید.

منابع و مآخذ

- ارژنگ، غلامرضا. (۱۳۸۷). **دستور زبان فارسی**. تهران: قطره.
- افراشی، آریتا. (۱۳۷۸). «نگاهی به مسئله باهم آیی واژگان». **فصلنامه زبان و ادبیات**. شماره ۷ و ۸. صص: ۷۳-۸۲.
- امین مدنی، صادق. (۱۳۹۴). «حرف ربط و اصوات». **کاوه**. شماره ۲۱. صص: ۱۵۰-۱۴۸.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی. (۱۳۷۰). **دستور زبان فارسی ۲**. تهران: فاطمی.
- انوری، حسن. (۱۳۸۸). **دستور زبان فارسی ۱**. تهران: دانشگاه پیام نور.
- باطنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). **توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی**. تهران: امیرکبیر.
- بامشکی، سمیرا. (۱۳۸۸). «بررسی عوامل سازنده ابهام در مقالات شمس با تأکید بر مسئله انسجام دستوری». **مطالعات عرفانی**. شماره ۱۰. صص: ۸۶-۴۵.
- البرزی، پرویز. (۱۳۸۶). **مبانی زبان‌شناسی متن**. تهران: امیرکبیر.
- پناهی، ثریا. (۱۳۸۱). «فرآیند باهم آیی و ترکیبات باهم آیند در زبان فارسی». **نامه فرهنگستان**. شماره ۱۹. صص: ۲۱۱-۱۹۹.
- حق‌شناس، علی محمد؛ سمیعی (گیلانی)، احمد و دیگران. (۱۳۹۳). **زبان فارسی ۳ آموزش متوسطه**. تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی.
- خیامپور، عبدالرسول. (۱۳۷۲). **دستور زبان فارسی**. تهران: کتاب‌فروشی تهران.
- زمانی، کریم. (۱۳۸۷). **شرح جامع مثنوی**. ۷ جلد. چاپ بیست و ششم. تهران: اطلاعات.
- شریعت، محمدجواد. (۱۳۷۱). **دستور زبان فارسی**. تهران: اساطیر.
- شفائی، احمد. (۱۳۶۳). **مبانی علمی دستور زبان فارسی**. تهران: نوین.
- صادقی، علی‌اشرف و غلامرضا ارژنگ. (۱۳۶۱). **دستور**. سال چهارم آموزش متوسطه رشته فرهنگ و ادب وزارت آموزش و پرورش.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۷۵). **گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی**. تهران: امیرکبیر.
- _____. (۱۳۸۸). **دستور مفصل امروز**. تهران: سخن.
- لازار، ژیلیر. (۱۳۸۹). **دستور زبان فارسی معاصر**. ترجمه مهستی بحرینی. توضیحات و حواشی از هرمز میلانیان. تهران: هرمس.

- لطفی پورساعدی، کاظم. (۱۳۷۱). «درآمدی به سخن کاوی». *مجله زبان‌شناسی*. شماره ۱. صص: ۹-۳.
- _____ (۱۳۷۴). *درآمدی بر اصول و روش ترجمه*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مشکوة‌الدینی، مهدی. (۱۳۸۶). *دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری*. ویرایش دوم. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- مهرآوران، محمود. (۱۳۹۴). «الگوی شناور در ساخت جمله‌های مرکب با توجه به کاربرد زمان افعال». *مجله فنون ادبی اصفهان*. شماره ۲ (پیاپی ۱۳). صص: ۸۷-۱۰۸.
- مهاجر، مهران و محمد نبوی. (۱۳۷۶). *به سوی زبان‌شناسی شعر*. تهران: مرکز. ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۷۰). *دستور زبان فارسی*. تهران: توس.
- _____ (۱۳۷۴). *تاریخ زبان فارسی*. چاپ پنجم. تهران: سیم‌رخ.
- وثوقی، حسین. (۱۳۶۳). «جمله مرکب و حذف معادل‌ها در زبان فارسی». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*. صص: ۱۷۱-۱۸۸.
- وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی. (۱۳۷۹). *دستور زبان فارسی*. تهران: سمت.

References

- Afrashi, A. (2000). "Negahi Be Masale-ye Ba Hamaei-ye Vazhegan". *Faslnameh-ye Zaban va Adabiyat*. No. 7 & 8. PP: 73- 82.
- Alborzi, P. (2008). *Mabani Zabanshenasi- ye Matn*. Tehran: Amirkabir.
- Amin Madani, S. (1969). "Harf-e Rabt va Asvat". *Kaveh*. No. 21. Pp: 148-150.
- Anvari, H & Ahmadi Givi, H. (1992). *Dastoor-e Zaban-e Farsi 2*. Tehran: Fatemi.
- _____ (2008). *Dastoor-e Zaban-e Farsi 1*. Tehran: Daneshgah-e Payame Noor.
- Arzhang, Gh. (2009). *Dastoor-e Zaban-e Farsi*. Tehran: Ghatreh.
- Bamshaki, S. (2010). "Barrasi-ye Avamel-e Ebham Dar Maghalat-e Shams Ba Takid Bar Masale-ye Ensejam-e Dastoori". *Motale'at-e Erfani*. No. 10. Pp: 45- 86.
- Batani, M. R. (1992). *Toosif-e Sakhteman-e Dastoori-ye Zaban-e Farsi*. Tehran: Amirkabir.
- Farshidvard, Kh. (1997). *Goftarhayi Darbare-ye Dastoor-e Zaban-e Farsi*. Tehran: Amir Kabir.
- _____ (2010). *Dastoor-e Mofassale Emrooz*. Tehran: Sokhan.
- Haghshenas, A. M & Samie'i (Gilani), A. & digaran. (2010). *Zaban-e Farsi 3 Amozesh-e Motavasseteh*. Tehran: Sherkat-e Chap va Nashr-e Ketabhaye Darsi.
- Khayyampoor, A. (1994). *Dastoor-e Zabaan-e Farsi*. Tehran: Ketabforooshi Tehran.
- Lazard, G. (2011). *Dastoor-e Zaban-e Farsi-ye Moa'ser*. Mahasti Bahraini (Trans). Hormoz Milanian. (Descriptions va margins). Tehran: Hermes.

- Lotfi Poorsaedi, K. (1993). "Daramadi Be Sokhankavi". Majalleh-ye Zabanshenasi. No. 1. Pp: 3-9.
- _____. (1996). Daramadi Bar Osool va Ravesh-e Tarjome. Tehran: Markaz-e Nashr-e Daneshgahi.
- Mehravaran, M. (2019). "Olgooye Shenavar Dar Sakht-e Jomlehha-ye Morakkab Ba Tavajoh Be Karbord-e Zaman-e Afa'l". Majaleh-ye Fonoon-e Adabi-ye Esfahan. No. 2 (13 consecutive). Pp: 87-108.
- Meshkat-ol Dini, M. (2008). Dastoor-e Zaban-e Farsi Bar Paye-ye Nazarieh-ye Gashtari. 2th Edition. Mashhad: Daneshgah-e Ferdowsi.
- Mohajer, M & M. Nabavi. (1998). Be Soo-ye Zabanshenasi. Tehran: Markaz.
- Natel Khanlari, P. (1992). Dastoor-e Zaban-e Farsi. Tehran: Toos.
- _____. (1996). Tarikh-e Dastoor-e Zaban-e Farsi. 5th Edition. Tehran: Simorgh.
- Panahi, S. (2003). "Farayand-e Ba Hamaei va Tarkibat-e Bahamayand Dar Zaban-e Farsi". Nameh-ye Farhangestan. No. 19. pp. 199-211.
- Sadeghi, A.A & Gh, Arzhang. (1983). Dastoor. Sale 4. Amozesh-e Motavasseteh Reshteh-ye Farhang va Adab-e Vezarat-e Amozesh va Parvaresh.
- Shafaei, A. (1985). Mabani-ye Elmi-ye Dastoor-e Zaban-e Farsi. Tehran: Novin.
- Sharia't, M. J. (1993). Dastur-e Zaban-e Farsi. Tehran: Asatir.
- Vahidiyan Kamyar, T & Gh Omrani. (2001). Dastoor-e Zaban-e Farsi. Tehran: Samt.
- Vosooghi, H. (1985). "Jomleh- ye Morakkab Va Hazf-e Moa'delha Dar Zaban-e Farsi". Nashriyeh-ye Daneshkadeh-ye Adabiyat va Oloom-e Ensani-ye Daneshgah-e Tabriz. Pp:171-188.
- Zamani, K. (2009). Sharh-e Jame-e Masnavi. 7. Vol. 26th Edition. Tehran: Ettelaa't.